



صدایی متعلق به تمام بشریت

از سال ۱۹۹۷ که استاد شهرام ناظری را در جراید و روزنامه‌های معتبر غربی با نام (پاوروتی ایران) معرفی کردند و بارها در این مورد مقالاتی چاپ گردیده از ایشان خواستیم تا به مناسبت درگذشت پاوروتی بزرگ یادداشتی برای مجله فردوسی بنویسند. آن چه در پی می‌خوانید نوشته‌ای از این هنرمند ایرانی است.



شهرام ناظری

● جهان به احترام لوچیانا پاوروتی سکوت کرد، نه یک دقیقه، بلکه تا تولد «هدیه آسمانی» دیگری، به سکوت خود ادامه خواهد داد. او اسطوره گویای هزاره‌هاست. طنین «فلک لرزان» صدای پاوروتی میراث هستی بشریت است. بتهوون معتقد بود که پروردگار، جهان را از جنس موسیقی آفریده، اگر این نظریه عاشقانه را بپذیریم، پاوروتی همیشه زنده بدون شک جزء برگزیدگان آن خلقت به شمار می‌رود. او صاحب هزار و یک حنجره بود که با پژواک روحانی و غزبش نواي طوفانی، دریا را به آرامش، خورشید را به تابش و غنچه گل سرخ را به شکفتن دعوت می‌کرد.

روایت است که وقتی حضرت داوود (ع) جنگ برمی گرفت و (مزمور) می‌خواند، انس و جنس و جهان به شادی برمی‌خاست.

روایت است وقتی «اروفه» شاعر و آوازه خوان افسانه‌ای یونان باستان (گلو در آوازها می‌کرده) پرندگان از خواندن باز می‌ماندند تا راه و رسم نغمه سرایی را از او بیاموزند.

امروز با مرگ پاوروتی عالم موسیقی در تأثر و حیرت فرو رفته، پرندگان خوش آواز، سبیده دم را در سکوت نشستند. سبیده دم پنج شنبه پانزدهم شهریور این بزرگ آوازه خوان جهان در گذشت. می‌گویند سران سیاسی جهان در تشییع او شرکت کردند. همان‌هایی که از علائق پاوروتی بسیار دورند.

لوچیانا اکثر درآمد و اوقات خود را صرف صلح کرد و ده سال سفیر صلح و دوستی سازمان ملل متحد بود او برای کودکان جنگ زده عراق، افغانستان و نقاط محروم آفریقا ... لباس و نان و دارو می‌فرستاد. جهان پر آشوب امروز ما به پاوروتی‌ها نیاز دارد، نه خودکامگانی که با چکمه‌های خونین بر خون کودکان رژه می‌روند و نه دیکتاتورهایی همچون (پینوشه) که ویکتور خارا آواخوان بزرگ شیلیایی را می‌کشد. درود بر همیشه جاوید پاوروتی که پرچمدار صلح و الگویی تمام عیار از تبار انسان است. پدر لوچیانا ابتدا در دسته موزیک ارتش موسیلمینی کار می‌کرد، اما سرانجام خود را آزاد کرد و به شغل نانوائی رو آورد و توانست گوهر گرانبهایی همچون لوچیانا را پرورش دهد. پاوروتی از کودکی طعم فقر را چشید و خود به یاری محرومان عالم شتافت. پاوروتی از حیث جغرافیا به غرب مربوط می‌شود اما صدایش صدای همه جهان و او به تمام بشریت تعلق دارد.

نام و یادش جاویدان

بی‌درنگ به ذهنم آمد که می‌گویند سیاست هم رام کردن اسب سرکش بوده است. با این تفاوت که در جهان سیاست کمتر پدیده‌ها در جای خودشان هستند. فرد ناآزوده‌ای مثل جرج بوش از راه می‌رسد و جهانی را ویران می‌کند.

پاوروتی صدای بار تمرین می‌کند که آواها درست ادا شود و بوش مشهورترین واژه‌ها را عوضی به کار می‌برد. با زبان انگلیسی که مثل زبان راننده‌های بیابانی درس ناخوانده است. در تئاتر ملی سیدنی به جای استرالیا گفت اتریش و به جای اپک گفت اوپک و آخر سر هم راه خروج از صحنه را عوضی رفت که نخست وزیر استرالیا به فریادش رسید.

امرتو اکو گفته است با مرگ پاوروتی جهان صدایش را از دست داد. در جهانی که صدای سیاست راه را بر هر صدایی بسته است و صدای توپ و گلوله نمی‌گذارد، صدای دیگری به گوش برسد.

صدای پاوروتی صدای جهانی دیگر بود؛ جهانی که هنرمندان می‌آفرینند. پاوروتی آواز غریبی دارد که در آغاز مسابقات جام جهانی خواند. گویی همان آواز نشانه پاوروتی شد...

«می‌باید کسی خفته باشد! تو هم ای شهزاده محزون»

در اتاق یخ زده ات. خیره به ستارگان می‌نگری

که با عشق و امید می‌لرزند اما راز من در درون جام زندانی است.

کسی نام مرا نمی‌داند

روزی این راز را لب‌های من به لبان تو خواهد گفت

وقتی سبیده بزند صدای بوسه من سکوت را می‌شکند

صدایی که می‌گوید: تو از آن منی آن وقت یکی نامش را می‌داند

افسوس. در آن هنگام جان می‌سپرم ای شب برو.

ای ستاره‌ها رنگ ببازید در سبیده دم، پیروز می‌شوم

پیروز می‌شوم».

پیروز شد، در سبیده دم پنجشنبه ۱۵ شهریور صدایش برای همیشه خاموش شد.

وقتی ابواسحاق صابی درگذشت، شریف مرتضی در سوگش سرود؛

«کوه عشق بود. اگر در دریا غرق می‌شد

از فریب افتادنش امواج به تلاطم می‌آمد».

جهان صدایش را از دست داد

عطاءالله مهاجرانی

● پاوروتی در سبیده دم پنجشنبه ۱۵ شهریور درگذشت.

صدایی که مثل پلاتین پرقدرت و مثل ابریشم نرم و مثل باران پرلطف بود، خاموش شد. تا کی باشد که جهان و زمانه صدای دیگری مثل صدای پاوروتی به تاریخ موسیقی و به انسان هدیه کند. تنها صداست که می‌ماند... صدای پاوروتی در این زمره است. صدایی از جنس صخره و آب و ابریشم. ما ایرانیان از بخت خوش شاهد چنین صدایی در موسیقی



ایران هستیم. صدای محمد نوری در زمره صدای پاوروتی است. منتها پاوروتی این اقبال را داشته است تا در جهان پرشکوه موسیقی کلاسیک و اپرا در غرب بیابد و بدرخشد و جمعیت‌های صدها هزار نفری در هاید پارک لندن و سنترال پارک نیویورک به صدایش گوش کنند و با همه وجود فریاد بزنند. نوری می‌بایستی صدایش را کنترل کند تا از حد مجاز فراتر نرود... شرح این هجران و این خون جگر...

بونو خواننده بزرگ درباره پاوروتی می‌گفت؛ «برخی خواننده اپرا هستند، پاوروتی خودش اپرا بود.»

واقعیت این است که با صدایش انگار با همه ارکستر و تمام تنوع سازها به رقابت می‌ایستاد. باور کنید که گاه صدای ارکستر را زیر بال صدایش جمع می‌کرد.

دهان او مثل هزاران چشمه می‌جوشید و تندر و توفان و رود از آن برون می‌زد. مثل دریا هم عرصه نهنگ سفید بود و هم ماهی‌های آکواریوم. پاوروتی با صدایش زندگی می‌کرد. آوازه خوانی شغل او نبود، زندگی عاشقانه او بود. می‌گفت؛ صدا مثل اسب وحشی است. باید رامش کرد. گاهی با ده بار تکرار خوب می‌شود. اما اگر بخواهم صدا درست در جای خودش قرار بگیرد باید تا صد بار هم تمرین کنم.